

نظریه گفتگومندی و مسئله "دیگری"^۲

چکیده:

گفتگومندی (دیالوگیزم) به گونه‌ای که امروزه مورد توجه تحلیلگران و منتقدان ادبی، هنری، فلسفی و فرهنگی قرار گرفته، بواسطه میخائیل باختین نظریه پرداز ادبی و فیلسوف روسی از آغاز سده بیستم مطرح گردیده است. نظریه‌ای که تأثیر پر رنگ جامعه در شکل گیری شخصیت انسانی را مهم می شمارد و بر نقش زبان در امر گفتگومندی تأکید می کند. از این منظر، گفتار همیشه با گفتار یا گفتارهای دیگر در ارتباط است، همچنان در صورت بی‌اعتنایی به حضور "دیگری" جهان شخص موازنه اش را از دست می دهد و یک سویه می شود، به همین جهت جدی انگاشته شده است که: "زیستن بدون گفتگو و منهای پذیرش تأثیرات از تعامل با دیگران در زندگی خود ناممکن است" (Bakhtin, 1999: 83)، آموزه‌ای که تأکید می کند اجتماع با ظهور شخص دوم آغاز می شود، مفهومی که باختین از آن به عنوان "پذیرش تقدم منطقی بیناذهنی بر ذهنیت" (تودوروف، ۱۳۹۳: ۵۵) یادآوری می کند و شناخت جهان بواسطه انسان را محصول نسبت با "دیگری" می شناسد. در نظریه گفتگومندی، شناخت و ادراک ما از جهان محدود به "موقعیت" است، برای گسترش شناخت خود و نزدیک شدن به ادراک پرمایه باید با "دیگری" وارد گفتگو شویم و نگاه او را به نگاه خود افزود نماییم، به همین جهت "هیچ چیز و هیچ کس نمی تواند در حالت انفرادی به معنا دست یابد" (Linell, 2008:25) تا آنجا که "حقیقت ها نیز خارج از روابط انسانی وجود ندارند" (Zappen, 2004: 47).

واژه های کلیدی: گفتگومندی، من، دیگری، چند صدایی، معنا، معرفت، بینامتنیت.

درآمد:

گفتگومندی و چند صدایی رابطه‌ی همایندی با یکدیگر دارند، به گونه‌ای که چندآوایی جوهر گفتگومندی را تشکیل می دهد، به قول ساموئل^۳ "بازتاب صدا های مساوی" (نامور مطلق، ۱۳۸۷: ۳۹۹) را موجب می شود و هر متنی را درگیر خود می کند، زیرا به مثابه برساخته اجتماعی، ارتباط خود با خود، یا افراد دیگر و یا محیط او را شکل می دهد، همچنان فهم تازه برای

^۱. پژوهشگر و رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات نبراس

^۲. این نوشتار به صورت سلسله وار در سال ۱۳۹۹ در روزنامه آرمان ملی نشر شده است.

^۳. Tiphaine Samoyault (1968)

کسانی را به ارمغان می آورد که در جریان آن قرار می گیرند و گفتگو را همچون فرصتِ "کاوش مشترک برای دستیابی به فهم، ارتباط و امکان افزونتر انسانی" (پایا، ۱۳۸۱: ۱۱) مهم می شمارند .

در نظریه گفتگومندی در میان چیزهایی که سازنده موقعیت انسان هستند، یک چیز جایگاه ویژه دارد و آن "انسان دیگر" است، زیرا او هم امتیاز "من" را دارد یعنی از آگاهی و عمل برخوردار است، همچنان در جایگاه "دیگری" ظرفیت عبور از فاصله "خود" و "غیر از خود" را دارد و زمینه "مکالمه" را فراهم می آورد، به گونه که "خود" را در مناسبات با "دیگری" درک می کند و از تجربه تعامل با او بهره می برد. به همین جهت مسئله "انسان های دیگر" ایده تخیلی و یا شعارگونه نیست، بلکه جنبه هستی شناسانه دارد و الگوی آن نیز "من برای دیگری" با محتوای گفتگومندی است، به گونه که گفتگو در آن پایان نمی پذیرد و معنا نیز در مکالمه ساخته می شود، مکالمه که می تواند میان "خود" و "دیگری"، بی پایان و بر بنای درک متقابل باشد، به همین جهت باختمین گفته است: "من خودم را به یاری دیگری می شناسم" (Danow, 2001:59) (، آموزه که نشان می دهد، انسان نمی تواند در جهانی زندگی کند که در آن "دیگری" حضور ندارد، از همین رو تأکید می شود: "حضور دیگری در خود می بایست بازشناخته شود و محترم تلقی گردد، فقط این زمان است که می توانیم از خودی آگاه شویم که به طور عمیقی اجتماعی و بین‌الذهانی است" (گاردینر، ۱۳۸۱: ۴۱)، مفهومی که می رساند، ما از طریق تشریح مساعی ارتباط برقرار می کنیم و معنای مشترکی به وجود می آوریم، بنابراین گفتگومندی چیزی بیشتر از یک شرکت معمولی در بازی است که طرفین در مقابل یکدیگر قرار داشته باشند .

در نظریه گفتگومندی، گفتگو در مفهوم عام و گسترده آن به معنای هرگونه ارتباط زبانی به هر شکل ممکن است. بنابراین می توان گفت تمامی ارتباطات و فعل و انفعالات زبانی به صورت تبادل گفتار ها، یعنی به صورت گفتگو، انجام می پذیرد. اما گفتگو در معنای ویژه آن فقط یک گفتگوی ساده میان دو شخص نیست، بلکه نوعی هستی شناسی است که از رهگذر وجود "دیگری"، "خود" معنادار می شود. از منظر نظریه گفتگومندی، آگاهی ما در تعامل با دیگران شکل می گیرد و به واسطه این تجربه از "دیگری" است که فهم ما صیقل می خورد، وضعیتی که در آن تک گویی یا مونولوگ در نقطه مقابل پولیفونی و دیالوگ قرار می گیرد و معطوف دگرآوایی است.

نظریه گفتگومندی تأکید می کند که گفتگو بدون تعامل با دیگران و بدون در معرض صدای دیگران بودن، شکل نمی گیرد. گفتگو در واقع به صورت دو جانبه یا چند جانبه رخ می دهد و هرآنچه در جریان آن گفته می شود بازتاب صدای "دیگری" در مکالمه است. با توجه به همین معناست که هر ارتباطی را در حکم مبادله گفته ها تلقی می کنیم و از وجه گفتگومند آن سخن به میان می آوریم، وضعیتی که در چارچوب آن انسان در تکمیل خودآگاهی خویش در ارتباط با "دیگری" نقش ایفا می کند. از این منظر تنها "دیگری" است که می تواند شخصیت بیرونی و کامل ما را بسازد" (Todorov, 1981: 247)، بنابر آن، هر فرد در تعامل و ارتباط با "دیگری" قرار دارد، و "بودن" نیز به معنای بودن با/ برای "دیگری" است.

از نظر زبان شناسی نیز، این موضوع واجد اهمیت فراوان است. ما وارث زبان و واژگانی هستیم که از دیگران گرفته ایم. بنابراین، سخن گفتن به نحوی قرار گرفتن در زبان مشترک و مرتبط بودن با کلام دیگران است. در این صورت هیچ واژه جدا از "دیگری" نیست، همچنان هر کلمه را که از "دیگری" گرفته ایم همانند یافته مشترک فرهنگی میان "خود" و "دیگری"

¹. monologue

². polyphony

"تا پایان، سرشار از معنا باقی می ماند" (ibid: 77)، بنابراین هر گفتمان نیز با در نظر گرفتن اهمیت "دیگری" ساخته می شود و شکل می گیرد. آموزه که توجه باختین را به خود جلب نموده و در قالب نظریه پرداخته و ارائه شده است.

باختین و مرکز‌دایی از سوژه

در رابطه با "دیگری" افزون بر فلسفه، حوزه ادبیات نیز همچنان شاهد حضور پر رنگ این مفهوم مهم است. در این باره آثار و اندیشه های میخائیل باختین سهم عمده ایفا نموده تا آنجا که "او را همانند سارتر و هوسرل آغازگر اهمیت هستی شناختی دیگری برای آگاهی دانسته اند" (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۷۵).

تحلیلگران، "دیگری" را همچون خاستگاه اصلی شناخت در هسته انسان شناسی باختین معرفی می کنند، توجه به "دیگری" با وجود اینکه در نگرش های نوین فلسفی نیز از جایگاه مهمی برخوردار است، اما میخائیل باختین این مفهوم را به گونه فربه تر از پیشینیان خویش مطرح نموده و جایگاه بلندی در انسان شناسی برایش قایل شده است. او در رابطه با "خود"، بر هم کش "من - دیگری" را در نظر گرفته و تا آنجا پیش رفته است که "دیگری" را بر "من" تقدم بخشیده و بحث "دیگر بودگی" را معنای تازه بخشیده است.

باختین در نظریه "دیگربودگی" خویش، "دیگری" را به مثابه بن مایه اصلی شناخت مطرح می کند، همچنان فرایند شناخت "من" را بدون "دیگری" امکان پذیر نمی داند، او در این رابطه از سه الگو سخن گفته است که به صورت کلی ساختار رشد شخصیت انسان را شامل می شود، با این تفسیر که هر متنی در ذیل یکی از این سه الگو و یا در فصل های مشترک آن ها قرار می گیرد: "من برای خودم"، "دیگری برای من" (دیگر بودن / غیریت^۳) و "من برای دیگری"^۴ خارج بودن^۵.

الگوی اول، به گونه است که ذهنیت فرد راجع به خودش را از درون به او نشان می دهد، الگوی دوم، حاکی از آن است که جهان چند صدایی برای "من" به جهان تک صدایی فروکاسته می شود، و الگوی سوم، مبین این امر است که نگاه دیگران را به او از بیرون برایش مشخص می کند.

"من از منظر خود" در ژرفای روان فرد جا دارد و نشان دهنده آرزو های او برای خویشتن خویش است، به گونه که ثابت نیست و از قطعیت نیز برخوردار نمی باشد. بدیهی است که همه ما در مراحل مختلف زندگی، بسته به جهان بینی ای که اختیار می کنیم، ممکن است برداشت ها یا انتظارات متفاوتی از خود داشته باشیم. با هر تغییری در زندگی و افکار و نظرگاه های مان، برداشت ها و توقعات ما نیز دستخوش تحول می شود. به همین سبب، "من" از منظر خود هرگز نمی تواند روایتگر قابل اعتمادی از واقعیت فرد باشد، زیرا همان گونه که نگرش های ما ثابت نیستند، دریافت های ما از خویشتن نیز ثابت ندارند.

"دیگری از منظر من"، توصیفگر وضعیتی است که از طریق آن، دیگران دریافت های "من" از خود را در هویت شخصی شان جا می دهند، منبعی که از قابلیت لازم برای شکل گیری هویت "دیگری" برخوردار نیست، زیرا هویت، به قول باختین، تنها به فرد بستگی ندارد، بلکه میان همه انسان ها مشترک است. آموزه که بحث "من از منظر دیگری" را جایگاه می بخشد

1. I - for-myself

2. other -for - me

3. otherness

4. I -for - the other

5. outsidersness

و برداشت های دیگران از فرد را از محتوا برخوردار می نماید، به گونه‌ی که "من" بجز از رهگذر برداشت های دیگران، نمی تواند خود را بشناسد، همچنان نادیده گرفتن "من" از منظر دیگری "منجر به نشناختن خویش و سرانجام افتادن در دام توهمات بی اساس می شود، وضعیتی که در آن "من" متوهم به جای صدای دیگران، تنها به صدای برآمده از ژرفای وجود خودش گوش می سپارد و در ناسازگاری با واقعیت قرار می گیرد.

از نظر باختین، شکل گیری هویت فردی در گرو این است که تصورات هر فرد در باره خودش، از قلمرو "خود" منفرد او بیرون رود و وارد گفتگو با دیگران شود. اهمیت اجتماعی شدن در همین است که امکانی برای دست یافتن به خویشتن در تعامل با دیگران را ایجاد می کند. بدون تعامل با دیگران، بدون قرار گرفتن در معرض صدای دیگران و بدون بین الاذهانیت، نمی توان به ذهنیت فردی دست یافت. به سخن دیگر، تا زمانیکه صدای "من" از منظر خود" شنونده شکیبای صدای "من" از منظر دیگری" نشود و به آن پاسخ نگوید، شناخت درستی از خویشتن نخواهیم داشت. معرفت به "خود" مستلزم ایجاد رابطه گفتگومندانه با "دیگری" است، اصلی که باختین در تبیین آن چنین گفته است :

من با آشکار نمودن خود بر غیر و از طریق شخص او و با کمک اوست که به خودآگاهی دست می یابم و خودم می شوم. مهم ترین کنش ها، آنها که بنیان خودآگاهی ما را تشکیل می دهند، تنها در رابطه با آگاهی دیگری (آنکه "شما" خطاب می شود) تعیین می پذیرند. بریدن از دیگران، جدا کردن خود و حبس کردن خود، اینها علل اساسی از دست دادن خویشتن خود است... در نتیجه، هر تجربه درونی بر مرز بین خود و غیر استوار است. هر تجربه درونی در مواجهه با غیر است که تحقق می پذیرد و این مواجهه ذاتی هر تجربه درونی است... موجودیت انسان (موجودیت درونی و بیرونی او) عبارت است از ارتباط ژرف. بودن یعنی ارتباط حاصل کردن... بودن یعنی بودن برای غیر و از طریق او، برای خود. در انسان قلمرو درونی خود مختاری وجود ندارد. شخص انسان همواره و به تمامی بر مرزی واقع است که وی را با دیگری پیوند می دهد، او برای نگاه کردن به خود به چشمان شخص دیگر چشم می دوزد و از چشم وی به خود می نگرد (تودوروف، ۱۳۹۳: ۱۵۰ - ۱۵۱).

رابطه ژرف از نظر باختین مستلزم صدای "دیگری" است، صدایی که افزون بر انسان شناسی فلسفی، نظریه ادبی را نیز در بر می گیرد و انگاره استعلای "من" را با پرسش روبرو می کند، به همین جهت است که:

در نظریه ادبی باختین گفتگو های درون متن در اصل بازتاب دهنده اصل "دیگری پذیری" است. برخلاف ایدئولوژی که دیگری را طرد می کند، مفهوم "دیگری" با مفهوم "دیالوگ" در متن ادبی پیوند می یابد. دیالوگ به معنای آن نیست که "من" وجود "دیگری" را می پذیرم، بلکه فراتر از آن، دیالوگ به معنای شکستن نقش استعلایی "من" است، به نحوی که دیگری هم سطح من به حساب آید و بدون آنکه از صافی ایدئولوژیک من بگذرد، سخن اش شنیده شود (Dentith, 1995: 40).

باختین "من" خودبسنده دکارتی را تخطئه می کند، او دیدمان های من محورانه را مورد شک قرار می دهد و از ناکارآمدی آنها سخن به میان می آورد. وی با نفی کوگیتوی دکارتی (می اندیشم پس هستم) نظریه "تو هستی، پس من هستم" (انصاری، همان: ۷۸) را جایگزین می کند تا از رهگذر آن به سلطه مطلق و بی چون و چرای "من اقتدارطلب" و تک محور

¹. peritext

پایان دهد و مفهوم "من پایان ناپذیر" را ارائه نماید، "من"ی که در مواجهه با دیگران پیوسته ساخته می شود و شکل می گیرد .

اندیشه رابطه من- دیگری که در انسان شناسی فلسفی باختین نقش کلیدی دارد در واقع همسویی با آموزه های مارتین بوبر که درونمایه آن را مرکز زدایی از "من" تشکیل می دهد، قرار گرفته است. از نظر باختین فلسفه اخلاق اصیل نمی تواند در خارج از مواجهه "خود" و "دیگری" تدوین شود. هر نوع تلاش برای پاسخ دادن به پرسش ها و تقاضا های جهان، باید نسبت به این حقیقت حساس باشد که "من" و "دیگری" در رخداد مستمر وجود با یکدیگر پیوند می خوریم و شرکت کنندگان برابر در زیست - جهان مشترک می باشیم .

باختین برای تبیین بحث "خود" و "دیگری"، از توأمیت "واقعیت" و "موقعیت" سوژه نیز سخن به میان آورده است، به گمان ایشان، شناخت جهان، به گونه است که در بستر موقعیت فردی رخ می دهد و به این اعتبار، از ویژگی نظرگاهی^۲ برخوردار است. او تکرار موقعیت ها را مهم می انگاشت و پروای آن را داشت که این کثرت در برابر وحدت عالمگیر، عینی، و فارغ از نظرگاه، قربانی نشود. ایشان حتی این تنوع بی پایان موقعیت ها و در نتیجه تجربه ها را در زبان هم مشاهده می کرد، و به همین دلیل، در برابر فردینان دو سوسور^۳ زبان شناس ساختارگرا که کانون توجه خود را در زبان شناسی بر جنبه های انتزاعی "زبان"^۴ گذاشته بود، از اهمیت "گفتار"^۵ سخن به میان آورد و بر کارکرد اجتماعی زبان تأکید ورزید، از همین رو زبان شناسی سوسوری را در تقارن با فیزیک نیوتنی معرفی کرد و مورد انتقاد قرار داد. به نظر ایشان:

اگر د سوسور، به تنوع بی پایان چندان وقعی نمی نهد و به دنبال کشف ساختار جهانشمول نظام زبان است، نیوتن هم به تجربه های فردی از هستی بی علاقه بود و می خواست تصویر کلی و جهانشمول از عالم ارائه نماید (عظیمی و علیا، ۱۳۹۳: ۸) .

به باور باختین موقعیت مندی نقش بنیادینی در زندگی انسان دارد. بدنمندی انسان از موقعیت مندی حکایت می کند، زیرا مانند اعیان دیگر، در جهان قرار گرفته و از ویژگی های مربوط به خویش برخوردار است. اما او دو امتیاز اساسی انسان نسبت به اعیان دیگر را بر می شمارد: اول اینکه "آگاه" است، به عبارتی، توانایی درک موقعیت خود را دارد و از منظر این موقعیت، می تواند جهان و خودش را بشناسد. دوم اینکه اهل "کنش" است. او در هر لحظه، ناگزیر از عمل است، حتی عمل نکردن هم، به اعتباری، نوعی عمل کردن به شمار می رود. بنابراین، انسان همواره در حال درک موقعیت و پاسخ دادن به الزامات آن از رهگذر عمل است، عملی که موجب می شود تا او در موقعیت تازه قرار بگیرد و به اقتضای عمل یا اعمال دیگر، به پویایی خویش ادامه بدهد. باختین قوام انسانیت را به این مشارکت فعال وابسته می داند، او همانند مرلوپونتی باور دارد که: جهان همواره دعوتگر انسان است، به گونه که واقعیت و موقعیت، انسان را به تعامل و می دارد و برای گفتگو انگیزه می بخشد، بنابراین "ما تا آنجا زنده هستیم که به این فراخوان جهان پاسخ می دهیم" (Romdenh-Romluc, 2011: 93) از همین جهت باختین از انسان به مثابه "رویداد" سخن می گوید.

¹. *unfinalizability I*

². *perspectival*

³. *Ferdinand de Saussure (1857 – 1913)*

⁴. *langue*

⁵. *parol*

از نظر باختین همان گونه که حقیقت گزاره نیست که با گذاشتن نقطه در پایان آن به تمامیت ابدی بدل بشود، هستی انسانی نیز یک کلیت منسجم تمام شده نیست، زیرا انسان موجود یک بار و برای همیشه نه، بلکه رویداد در حال رخ دادن است، رویدادی که با توجه به بی نهایت بودن موقعیت های ممکن، همواره از هویت اجتماعی برخوردار است. به باور ایشان، موقعیتی که "من" در جهان احراز نموده، افزون بر اینکه مورد خطاب ویژه جهان قرار گرفته است، زمینه تعامل او با "دیگری" را نیز فراهم می کند، به گونه که "دید من به جهان، ادراک من از آن، تفکر من در مورد آن و عمل من در قبال آن یکسره وابسته به این موقعیت است" (Holquist, 2002: 8)، برداشتی که نگاه استعلایی را بر نمی تابد و آماج انتقاد قرار می دهد.

نقد باختین از نگره استعلایی برای این است که عوامل فردی و انضمامی هر تجربه را می زداید، همچنان عنصر های زمان و مکان را نیز از بستر واقعیت و موقعیت انتزاع می کند. او بدین باور بود که فرد انسانی با توجه به جستار "موقعیت" نمی تواند به پایان برسد و یکسره فهمیده، شناخته یا طبقه بندی شود. مفهوم "فرجام ناپذیری" باختین، بر این نکته تمرکز دارد که آدمی را نمی شود به صورت تام و تمام شناخت، به جهت اینکه در مرادده مستمر، پویا، نسبی و درگیر در فرایند بی پایان بازتفسیر جهان قرار دارد، جهانی که گشوده است و امکان تأویل های بسیار به مخاطب را می دهد، وضعیتی که "مکالمه" را از حاشیه به متن می آورد.

باختین تأکید نموده است که مکالمه زمینه های مطرح شدن پرسش های جدید و آشکارسازی معانی مکتوم و نهفته را به وجود می آورد. همچنان به این باور بود که "مکالمه موجب غنای فرهنگ ها می شود" (باختین، ۱۳۷۳: ۱۱۳) و مهم ترین کارکرد آن نیز این است که معانی تازه تری را خلق می کند و سخن ها را در مسیر افق مفهومی شنونده جهت می دهد. به گمان ایشان، "زمینه مکالمه مرز ندارد" (همان: ۲۴)، معنا های گذشته نیز ثابت و مستقر نیستند، همچنان معنا ها از نو به یاد می آیند و به صورت جدید از نو زاده می شوند. به نظر ایشان:

کلام اول و آخری وجود ندارد. زمینه گفتگویی محدودیت نمی شناسد (در گذشته نا محدود و آینده بی حد و مرز محو می شود). حتی معنا های گذشته، معنایی که از گفتگوی سده های پیشین حاصل شده اند هرگز نمی توانند به استواری کامل دست یابند (یک بار برای همیشه کامل شوند و خاتمه یابند). این معانی همواره در مراحل بعدی تکامل گفتگو دگرگون می شوند (خود را نو می کنند). در هر لحظه از گفتگو حجم عظیم و بی حدی از معنای فراموش شده وجود دارد، این معانی در مقاطع بعدی جریان مداوم گفتگو به ذهن متبادر می شوند و به شکل جدید (و در زمینه جدید) حیات دوباره می یابند. هیچ چیز به تمامی مرده نیست. هر معنا تولد دوباره خود را گرامی می دارد. به این معنا ما شاهد چیزی هستیم که زمانبندی عظیم نامیده می شود (تودوروف، ۱۳۹۳: ۱۷۲).

تحلیلگران بدین باور اند که نظریه گفتگومندی باختین تنها یک تقسیم ساده "خود" و "دیگری" نیست، بلکه جانمایی انسان شناسی فلسفی او را تشکیل می دهد و پشتوانه برای تبیین جستار "دیگر بودگی" به شمار می رود. افزون بر آنها دو مفهوم کلیدی: مرکز زدایی از سوژه و تمامیت ناپذیری را نیز به گونه برجسته مطرح نموده و نوشته است: "هنوز چیز قطعی در جهان رخ نداده و واپسین کلام در باره جهان هنوز گفته نشده. جهان باز و آزاد است، همه چیز هنوز در راه است و همیشه

¹. *unfinalizability*

در راه خواهد بود" (باختین، همان : ۹). در پرتو همین آموزه بوده است که هولکوئیست^۱ در کتاب "مکالمه گرایی: میخائیل باختین و جهانش"^۲، مفاهیم جدید سوپژکتیو و آگاهی را نیز با "زمینه های اجتماعی و تاریخی خاص آنها" (Holquist, 2002: 138) مرتبط دانسته و مورد بحث قرار داده است. در آن بحث افزون بر اینکه سوژه ها به صورت یکپارچه و فرجام یافته در نظر گرفته نشده اند، از فرایندی با قابلیت مذاکره و فرجام گشوده آنها نیز سخن به میان آمده است، به همین جهت در گفتگومندی باختین از تعریف نهایی و کامل سوپژکتیو احتراز گردیده و به جای آن، بر فرصت مناظره های دوامدار سوژه ها و ماهیت سیال آنها تأکید شده است .

گفتگومندی باختین در واقع به گونه هدمندانه معطوف نسبی و نفی مطلق گرایی است، چیزی که سوپژکتیو گفته گویی را در مسیر جهت گیری به سوی "دیگری" قرار می دهد، از همین رو گفته است :

تنها در انسان دیگر است که می توانم تجربه زیباشناختی (و اخلاقی) قابل اتکائی از کرانمندی انسانی، از وجود خارجی متمایز و تجربی انسان، دست بیابیم - تنها غیر است که می تواند مرا به بخشی همجنس از بافت دنیای خارج تبدیل کند - زیرا تنها این غیر است که می تواند در آغوش گرفته شود، تماماً محصور شود و مرا با عشق و علاقه به کاوش در تمامی کران ها و حدود و ثغور انسانی خود بر انگیزد (تودوروف، همان : ۱۴۹).

رولان بارت و مرگ مؤلف

رولان بارت از فیلسوف و نظریه پردازان فرهنگی معاصر فرانسه به شمار می رود. ادعای "مرگ مؤلف"^۳ او از شهرت جهانی برخوردار است. به گمان ایشان متن ادبی وجود ساختاریافته دارد و از نظر هستی شناسی دارای فضای چندگانه است، همچنان باور دار که: "متن نوعی بافتی حاصل از حکایت هاست که از کانون های فرهنگی بی شمار اخذ شده اند" (Barthes, 2010: 146)، به همین جهت، موجود چند گانه و مفهوم میان متنی به شمار می رود.

بارت بر مشکل بزرگی در رابطه با متن و مؤلف، انگشت گذاشته و آن این است که: "ما همیشه مؤلف را گذشته متن پنداشته ایم" (ibid : 145) به این معنا که نخست او را یک پدیدآورنده و اثرش را بعد از او معتبر دانسته ایم. در حالی که به گمان ایشان این گونه نیست، او برای اثبات نظریه اش از تعریف لغوی "متن"^۴ به معنای "بافته"^۵ استفاده نموده است، "سوژه گم شده در این بافته [در این بافت] خود را مضمحل می کند، همانند عنکبوتی که خود به همراه ترشحات سازنده تارهایش از بین می رود" (بارت، ۱۳۸۶ : ۹۰) .

نکته دیگری که بارت به آن پرداخته، این است که مؤلف برساخته اجتماع به شمار می رود، همان گونه که در یک گفتار، نشانه ساخته می شود، مؤلف نیز در اجتماع تکوین پیدا می کند. افزون بر آن مؤلف، در بند معذوریت ها و توانمندی های زبان نیز گرفتار شده است، به همین جهت گفته است: "تولد خواننده باید به بهای مرگ مؤلف صورت پذیرد"^۸ (Barthes, 2010: 146)

¹. Michael Holquist (1935–2016)

². *Dialogism: Bakhtin and his world* (1990)

³. *open end*

⁴. Roland Barthes (1915 – 1980)

⁵. *The Death of the Author* (1967)

⁶. *text*

⁷. *tissue*

⁸. *the birth of the reader must be at the cost of the death of the Author.*

(ibid: 148) زیرا معنا در آغاز متن نیست، بلکه در مقصد آن است، بنابراین اگر خاستگاه را مؤلف و مقصد را خواننده بدانیم "معنا در مقصد آن نهفته است" (بارت، ۱۳۷۳: ۳۸۱).

بارت این ادعا که "معنای یک متن را باید در راستای مقصود و منظور مؤلف اش قرار داد" (دیل و بیل، ۱۳۹۱: ۴۸) نمی پذیرد. ایشان باور داشت که متن را فقط می توان در رابطه با متن دیگر فهمید. ایده که به "بینامتنیت" معروف است، اصطلاحی که نخستین بار بواسطه دانشجو و همکار اش ژولیا کریستوا، ابداع شده است. واژه که در نتیجه مطالعات کریستوا در باره نظریات باختین به میان آمد و وارد گفتمان های فلسفی و ادبی گردید، این در حالی بود که کریستوا تحت تأثیر افکار حاکم بر حلقه "تل کل" بویژه استاد اش رولان بارت قرار داشت.

به گمان بارت، هر متنی بخشی از یک زمینه بزرگتر تشکیل شده از متون دیگر است و معنای آن متن نیز در همان زمینه فراهم می شود، به گونه که هر متنی در گفتگو با متون دیگر قرار دارد، بنابراین، معنا از منظور و مقصود مؤلف استخراج نمی شود. معنای متن را می توان از شبکه روابط میان خواننده و متن و شبکه های مفهومی بزرگتری که آن متن با آنها درگیر است، به دست آورد، نظریه که حکایت از نوعی هیفولوژی^۱ می کند. هیفولوژی که نشان می دهد همه متون بینامتنی هستند. یعنی، متون در نظامی از روابطی جا گرفته اند که میان متون چندگانه موجود در بافت فرهنگی در هم تنیده هستند. این متون، خواه قصه باشند یا غیر قصه، علمی باشند یا دینی، بخشی از متن دیگری هستند، و هر متن "یک فضای چند بعدی است که نوشتار های متنوعی (که هیچ کدام شان اصلی نیست) با هم مواجه گردیده و به هم آمیخته ان" (Barthes, ibid: 146) به همین جهت ساخت آن را متکثر معرفی می کند و دارای ظرفیت تولید مازاد معنا می داند، از همین رو تأکید نموده است:

متن متکثر است. این امر فقط بدین معنا نیست که متن معانی متعددی دارد. مسئله اصلی آن است که متن به تکرار از معنا، به تکرار تقلیل ناپذیر، دست می یابد. متن همان گذریا پیمایش^۲ است، نه همزیستی معانی، لذا متن به انفجار و انتشار [معانی] پاسخ می دهد، نه به تفسیر، حتی اگر تفسیر لیبرال باشد. تکرار متن تابع ابهام محتوای آن نیست، بلکه بر بنیانی اتکا دارد که می توان آن را تکرار استریوگرافیک^۳ دال هایی دانست که متن را می بافند (Barthes, 1986: 59 – 60).

¹. *intertextuality*

². *Tel Quel*

حلقه تل کل از مهم ترین جریان های فکری و فرهنگی سده بیستم در فرانسه به شمار می رفت. در این حلقه کسانی مانند رولان بارت، ژاک دریدا و فیلیپ سولر گرد هم می آمدند. در این حلقه موضوعات نوینی در عرصه های زبان شناسی، نشانه شناسی، مطالعات فرهنگی، نقد و فلسفه مطرح می شد و شخصیت های آن در سراسر جهان از شهرت برخوردار بودند.

^۳. هیفو به معنای بافت، پارچه و بافت عنکبوت است.

⁴. *passage*

⁵. *traversal*

⁶. *stereographic plurality*

هرگونه طرح یا تصویر دو بعدی است که اشکال و اجسام سه بعدی را نمایش می دهد. در اینجا منظور، اشاره به تأثیر و تأثر دال هایی است که همواره از مرزها و ابعاد موجود فراتر می رود و نوعی "مازاد معنا" تولید می کند که همیشه از هر معنای تفسیر شده، "افزونتر" است.

بارت در اثر معروف اش "از اثر تا متن"، بحث تکثر معنایی در متن و تقابل آن با اثر را شرح داده است، موضوع مهمی که برای ایشان از اهمیت فراوان برخوردار بود. او در توضیح دلیل تکثر معنایی در متن به "بینامتن" اشاره نموده و از تفاوت میان مطالعه بینامتنیت و نقد سنتی سخن به میان آورده است. به گمان ایشان تکثر معنایی برخلاف وحدت معنایی است که مورد توجه ویژه نظام های فلسفی وحدت گرا قرار دارد. او دلالت گری را مربوط به اثر می داند که بیشتر در معنا های مشخص و یگانه محدود می شود. به همین دلیل ترجیح می دهد واژه دلالت پردازی را به کار ببرد، تا بتواند چندگانگی و تکثر معنایی در متن را مشخص و متمایز نماید. به نظر ایشان دلالت پردازی در سازگاری با بینامتنیت، حکایت از ماهیت چندآوایی^۱ از نظر باختین^۲ و استروفونی^۳ [از نظر خود بارت] متن دارد، به همین جهت تکثر معنایی را با مفهوم بینامتنیت در ارتباط تنگاتنگ معرفی می کند، زیرا در روند آن از یک سو "امکانات مفهومی تازه ایجاد می شود" (نوریس، ۱۳۸۵: ۹۱) و از سوی دیگر "زمینه بازی آزاد بارآوری متن" (همان: ۱۸۲) فراهم می گردد. او بدین باور بود که دیگر "متن" همانند "اثر" نیست که به یک معنای واحد و پنهان محدود شود و کار مفسر و منتقد، یافتن این معنای مرکزیت یافته و واحد باشد، بلکه تکثر معنایی موجب می شود تا هر شخصی در فرآیندی که قرار می گیرد معنایی از معنا های گوناگون را کشف یا حتی خلق کند، بنابراین منتقد در این وضعیت دیگر در جستجوی دلالت گری نه، بلکه به دلالت پردازی مشغول است. به نظر ایشان: "متن همچون زبان، واجد ساختار، اما بی مرکز و بی حد و حصر است و ساختار پارادوکسیکال^۴ دارد، نظامی است که به رغم نظم و قاعده اش، فاقد هرگونه پایان، غایت یا مرکز است" (Barthes, ibid : 59).

بررسی اندیشه های بارت بیانگر این امر است که او هر متن را همچون بینامتن می شناسد، رویکردی که هیچ متنی را به صورت ناب نمی پذیرد و خالص نمی انگارد، به همین جهت همه را سرشار از "لغزندگی های معنای ارجاعی" (نوریس، همان: ۱۷۸) و واقع در "بازآوایی بی نهایت زبان" (Barthes, 1977: 166) معرفی می کند، بنابراین توضیح داده است:

بینامتنیت که شرط هرگونه متنی است هر شکلی که داشته باشد، بی گمان به مسئله ارجاع و تأثیر محدود نمی شود، بینامتن عرصه عمومی فرمول های بی نامی است که خاستگاه آنها به ندرت قابل بازشناسی هستند، نقل قول های ناخودآگاهانه یا غیر ارادی، داده های بدون گیومه است. از دیدگاه معرفت شناسی، مفهوم بینامتن آن چیزی است که برای نظریه متن، امکان اجتماع را به دنبال می آورد. تمام زبان پیشین و معاصر است که در متن حضور دارد، نه همانند مسیر یک شبکه قابل شناسایی و یک تقلید اختیاری، که همانند مسیر یک پراکندگی-تصویری که در متن، جایگاه یک باز تولید را نه، بلکه یک تولید را اطمینان می بخشد (Barthes, 1981: 39).

بارت با در نظر داشت متن به مثابه بینامتن، بدین باور بود که در روند آن تولید و خلق متن واجد اهمیت اساسی است. ایشان مطرح نموده است: اگر بینامتنیت تأثیر و تأثر را مورد توجه قرار نمی دهد، پس چه نقشی دارد؟، او در پاسخ، بحث رابطه متن و خلاقیت را پیش می کشد و از متن به عنوان دستاورد خلاقیت و تولید یادآوری می کند، تولیدی که جنبه فردی نه، بلکه

¹. From Work to Text (1971)

². monistic

³. polyphonie

⁴. stereophonie

⁵. decentered

⁶. without closure

⁷. paradoxical

گروهی دارد، جمعی که تنها مؤلفان پیشین او نیستند، بلکه مخاطب نیز در خلق اثر از تأثیر جدی برخوردار است. به همین جهت: متن به عنوان محصول تولیدی، یکسره مربوط مؤلف نمی شود بلکه مخاطب نیز از سهم اساسی برخوردار است. از همین رو، بارت از نخستین متفکرانی به شمار می رود که به بیناکنش مؤلف و خواننده توجه ویژه نشان داده است، او به جای اینکه بر اصالت خلق متن تأکید نماید، دریافت متن را مهم انگاشته است، روندی که "خود" برای "دیگری" را در ذهن متبادر می کند و تفسیر را از سیطره مؤلف رها می نماید. به نظر ایشان، مؤلف، همچون مالک همیشگی اثر، و ما (خوانندگان) نیز به مثابه مصرف کنندگان ساده تلقی گردیده ایم، در حالی که این گونه نیست، در واقع:

نوشتار دیگر معرف نوعی عملیات ثبت و یادداشت، باز نمود، شرح (آن گونه که کلاسیک ها می گفتند) نیست، بلکه دقیقاً معرف همان چیزی است که زبان شناسان (مکتب آکسفورد) کنش می نامند، صورت کلامی نادری که منحصرأول شخص است و در زمان حال بیان می شود که در آن هیچ محتوای دیگری ندارد بجز کنشی که به موجب آن بیان شده است. چیزی شبیه "اعلام می دارم" آن گونه که شاهان می گویند، یا "می سرایم" آن گونه که شاعران ایام بسیار کهن به کار می بردند (بارت، ۱۳۸۰: ۷۱).

به نظر می رسد مفهوم مؤلف که بارت به طرح آن پرداخته، گسترده تر از مفهوم فاعل گوینده است، به باور ایشان مؤلف در واقع، مؤلف مستتر است، زیرا جایگاه فاعل گوینده تنها در روایت ها مشخص می شود، اما "مؤلف مستتر بر ساختی است که خواننده آن را از درون تمام مؤلفه های متن استنباط و سرهم بندی می کند" (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۱۲۰) به گونه در هر متنی قابل بازشناسی است. چیزی که تحلیلگران با توجه به آن، نظریه "مرگ مؤلف" را منطبق با تمایزی فرض کرده اند که در فلسفه علم میان مقام کشف و فرایند توجیه گر نظر گرفته می شود.

به گمان بارت نوشتن با پیش شرط غیرشخصی بودن، یعنی رسیدن به جایی که فقط "زبان" عمل کند و نه "من"، نباید با عینیت گرایی عقیم رمان نویس واقعگرا درهم آمیخته شود. او هر نوع کوششی را که ناظر به قایل شدن مرزی برای متن و بستن نوشتار به منظور شناسایی و نقد آن باشد، محکوم به زوال می داند. به این ترتیب بارت نه تنها "مرگ مؤلف" بلکه "مرگ منتقد" و افول نقد را نیز اعلام می نماید و همه این فرایندها را همزمان با "تولد خواننده" مطرح می کند، زیرا متن به گمان ایشان، فضای آمیزش نوشتارهای متکثر است، بنابراین خواننده نباید خود را اسیر اسطوره صدای واحد خالق یا صدای واحد غالب در متن نماید.

با برجسته سازی "تولد خواننده" بواسطه بارت، خواننده دیگر یک مصرف کننده ساده نیست، بلکه برعکس، در آفرینش اثری که مشاهده می کند، شرکت دارد. در نتیجه، با اهمیتی که مخاطب پیدا می کند، نقش متن های پیشین برای مخاطب نیز برجسته می شود و این پیش متن های مخاطب است که به او اجازه می دهد تا در خواندن متن، آن را در گذر متن های پیشین درک نماید، همچنین هر متن پیشین بر خوانش متن پسین نزد مخاطب تأثیرگذار است. به نظر ایشان تأثیرگذاری نویسندگان پیشین بر نویسندگان پسین نزد مخاطب و در خوانش آنها امکان پذیر می شود. چنانکه انگار دو سیر زمانی وجود

1. implied author

2. discovery

3. justification

4. the birth of the reader

5. hypotext

دارد: یکی زمان نوشتن و تقدّمات نوشتاری که به مؤلفان باز می‌گردد و دیگری زمان خوانش که از آن مخاطبان است. این دو در بسا موارد نه تنها با هم یکی نیستند، بلکه متفاوت و جابجا می‌شوند. به همین دلیل برخلاف روند تألیفی، در روند خوانشی گاهی نویسنده معاصر پیش متن نویسنده باستانی می‌شود، روندی که نشان می‌دهد مؤلف به عنوان یک نهاد مرده، اما مخاطب به انگاره او نیاز مند است، به همین جهت بارت تأکید می‌کند: "من به مؤلف میل می‌کنم؛ من به انگاره او نیاز دارم (انگاره که نه بازنمون او باشد و نه نمایش او)، همچنان که او نیز به انگاره من نیاز دارد (اما نه به حرافی)" (بارت، ۱۳۸۶: ۴۸). بنابراین بحث ساختارگرایی که متن را در سایه مؤلف قرار می‌داد، بواسطه بارت دچار دگردیسی بنیادی شد، و پس از آن نقش خواننده، خوانش خلاق و بازبانانه متن، از برجستگی بسیار برخوردار گردید.

در واقع در تفکر کلاسیک در گام نخست مؤلف و پس از آن متن نسبت به مخاطب و آفرینش نسبت به دریافت و خوانش متن در اولویت قرار می‌گرفتند، اما بارت با از بین بردن این دویارگی ها، از افق جدیدی سخن به میان آورد، به گونه که مؤلف و مخاطب بتوانند در نقش های یکدیگر بازی کنند و لذت مخاطب و مؤلف بودن را در خوانش یک متن تجربه نمایند . بارت با طرح "لذت خواندن"^۳، به خواننده برای معنا سازی، نقش مهمی قایل شده است، به نظر ایشان خواننده آزاد است تا متن را با چشم پوشی از قصد مؤلف تفسیر نماید. اهمیت این فرایرس آن است که تفسیر را از معنای یگانه و مؤلف محور رها می‌سازد و الزام های ایدئولوژیک و هژمونیک را که همیشه در پی تثبیت تک آوایی و انکار "دیگری" است، را در برابر پرسش قرار می‌دهد.

ژولیا کریستوا و ایده بینامتنیت

ژولیا کریستوا^۴ از چهره های مطرح نظریه گفتگومندی به شمار می‌رود، او نقش مهمی در این حوزه بویژه مطالعات بینامتنی انجام داده و دیدگاه های عمده باختین را بعد از مرگ اش در اروپای غربی معرفی و تشریح کرده است. ایشان با وضع واژه "بینامتنیت"^۵ افق نوینی را در فضای معناکاوی گرد سده بیستم گشوده و کسانی همچون رولان بارت را نیز متوجه این گونه مطالعات نموده است .

کریستوا بدین باور بود که متن یک کل بسته و منسجم نیست، بلکه از حفره ها، رد ها و وقفه ها تشکیل گردیده و هر لحظه با متن ها و سطر های دیگر پیوند می‌خورد. هر متن پیش از آن که خودش باشد، از چیز های دیگر تشکیل شده است، متن پیش از آن که بتواند بگوید، گفته می‌شود و از فاصله میان سطر ها جان می‌گیرد. برداشتی که در مورد سوژه انسانی نیز صدق می‌کند. به گمان ایشان، سوژه هم مانند متن موجود بینامتنی به شمار می‌رود، زیرا ترکیبی از پیوند های گوناگون و مؤلفه هایی چون فرهنگ، زبان، طبیعت، تاریخ، و جنسیت است.

از نظر کریستوا "سوژه سخنگو به عنوان سوژه در جریان"^۶ (پین، ۱۳۸۰: ۳۲۹)، همواره تحت تأثیر بی ثباتی های میل و پویایی ساختار نشانه ها قرار دارد، رویکردی که من خودمدار دکارتی را بر نمی‌تابد و نشان می‌دهد که سوژه سخنگو متأثر از ساحت ناخودآگاه و در معرض مخاطراتی است که همواره مرز های خود یکپارچه وی را (طی بازگشت امر آلوده – آلوده

1. *representamen*

2. *representation*

3. *The Pleasure of the Text*

4. *Julia Kristeva (1941)*

5. *intertextuality*

6. *semanalysis* (تحلیل معنایی)

7. *subject in process*

انگاری^۱) تهدید می کنند. این سوژه انسانی که کریستوا تصویر آن را از سنت هگلی و نیچه ای وام می گیرد، در درون ساختارهای گشوده که در وضعیت های مرزی قرار دارند هستی می یابد. در واقع، کریستوا با نقد یکپارچگی و انسجام سوژکتیویته و خودبستگی خرد خودآگاه از سویی و پویا سازی زبان و ساختارها به عنوان ابزاری برای تخریب "امر از پیش گفته" از سوی دیگر، برداشتی ارائه می دهد که بیش از عناصر درون متنی، بر پیوند های "نام ناپذیر" و عوامل "خارجی" و تجربیات برون متنی تأکید می گذارد، مفاهیمی که نقش گفتگومندی را نمایان و مقوله "بینامتنیت" را در قامت نظریه ادبی - فلسفی برجسته می کند .

کریستوا برای نخستین بار، در مقاله تحت عنوان "کلمه، دیالوگ و ناول" ایده "بینامتنیت" را مطرح نمود، نظریه که در ارتباط با گفتگومندی میخائیل باختین شکل گرفت و توسعه پیدا کرد، به همین جهت گفته است: "... می خواستم ایده باختین در باب چند آوایی بودن سخن را با مفهوم چند متن در یک متن جایگزین کنم" (کریستوا، ۱۳۸۹، ۱۶۱).

به نظر ایشان: "هیچ متنی به صورت صرف و منحصر وجود ندارد، همه متن ها و حتا هنگامی که به گونه صریح به دیگر متون اشاره ندارد متون مکالمه یی اند" (پین، همان: ۲۹۱)، وضعیتی که حکایت از گفتگومندی متون و نیز زایش امر نشانه ای در یک فضای کورایی^۲ مشترک میان آنها را دارد، تجربه که حاکی است، همه متن ها بدون پیش متن نیستند و همواره بر پایه متن های گذشته بنا می شوند. همچنین "هیچ متنی، جریان یا اندیشه اتفافی و بدون گذشته خلق نمی شود، بلکه همیشه از پیش چیزی یا چیزهایی وجود داشته است" (نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۵۱)، جمله هایی که نشان می دهند همه متن ها بینامتن هستند، بنابراین نمی توان مدعی شد که هیچ متنی به گونه کامل و مستقل تولید یا حتی دریافت می شود. از همین رو مطرح شده است که در تولید و دریافت یک متن همواره پیش متن ها نقش های اساسی ایفا می کنند، به گونه که بدون روابط بینامتنی هیچ متنی آفریده نمی شود و هر متن جدید برساخته یک شبکه متنی پیش از خود است و لذا برای رمزگشایی باید این شبکه را مورد تحلیل قرار داد .

به باور کریستوا، برای رمزگشایی یک متن نمی توان به نقد منابع آن پرداخت، زیرا این کار که نوعی مهندسی معکوس به شمار می رود بسیار دشوار یا حتی غیر ممکن است، به جهت اینکه شبکه متنی، بگرنج و پیچیده است، به همین سبب نمی توان فهمید که چه متن هایی در شکل گیری این متن جدید دخیل و کارگشا بوده اند. بر همین مبناست که از بینامتنیت به عنوان اندیشه یاد آوری می شود که نه تنها متن را نظام بسته، مستقل و خود بسنده نمی داند، بلکه بر پیوند دوسویه و تنگاتنگ آن با متون دیگر نیز تأکید می کند، در این صورت متن به متن های دیگر حواله می شود و "من" خود محور، در برابر موجودیت کارساز "دیگری" قرار می گیرد، در این صورت است که گفته می شود، متن، متن "من" نیست، بلکه برساخته گفتگوی نامحدود و دوامدار متن های مؤثر با یکدیگر است.

به نظر کریستوا، بینامتنیت بر سه عنصر اساسی: "متن پنهان"، "متن حاضر" و "عملیات بینامتنی" استوار است. انتقال لفظ یا معنا از متن پنهان به متن حاضر، روابط بینامتنی نام دارد و مهم ترین رکن نظریه بینامتنی در تفسیر متون به شمار می رود. بازآفرینی متن پنهان یا حضور آن در متن حاضر، به سه صورت انجام می پذیرد که از آن، به عنوان قواعد سه گانه بینامتنی

¹. abjection

². Word, Dialogue and Novel (1966)

^۳. کورا (Chora) به فضا یا وضعیتی گفته می شود که به گمان کریستوا، سوژه سخنگو در آن شکل می گیرد. این اصطلاح (کورا - کوریون) در متون مربوط به افلاطون و ارسطو نیز به کار رفته اند. از نظر آنها مراد از کورا، فضای پرنشده است، گویی در این فضای دیگری، فضای دیگر است .

یاد می‌شود: "قاعده نفی جزئی، قاعده نفی متوازی و قاعده نفی کلی" (همان: ۱۶۰). به باور کریستوا، در فضای یک متن، گفته‌های فراوانی برگرفته از متون با یکدیگر تلاقی می‌کنند، بنابراین متن با بینامتنیت شکل می‌گیرد، به گونه‌ای که چشم اندازهای جدید را در خوانش و فهم متون پیش روی خواننده قرار می‌دهد و سیر ذهن خواننده به جهان متن برای کشف دنیای تازه را فراهم می‌کند.

با توجه به آموزه‌های بینامتنیت، می‌توان جهان‌های اجتماعی فرهنگی را به مثابه متن‌ها و گفتگوی آنها را به عنوان "تعامل میان متنی" در نظر گرفت، از همین رو مطرح می‌شود که:

متن نویسنده ندارد، مؤلف پیش از آن که آفریننده متن باشد، قرائت‌کننده آن است. متن فقط از رهگذر فرایند‌های قرائت، در دسترس قرار می‌گیرد و در دایره فهم موقعیت پیدا کند. متن، برآیند ترکیب متن‌های دیگر است. متن، "دیگر" یا حاشیه خود را در درون خود دارد. متن، در هم‌نشینی، جانشینی، هم‌زمانی و در زمانی با متون دیگر معنا می‌یابد. متن نمی‌تواند به مثابه کلیت و تمامیت خود بسنده وجود داشته باشد. متن نمی‌تواند به مثابه نظام بسته، کنش و کارکردی داشته باشد (اشراق، ۱۳۹۶: ۸۶-۸۷).

بنابراین، انسان‌ها، دانسته یا ندانسته، خواسته یا ناخواسته، رویدادها، حوادث یا پدیده‌ها را در چارچوب ارجاعی/تفسیری قرار می‌دهند و قرائت می‌کنند. در این صورت، چه در مواجهه با متن یا رویداد، چه در مقام خلق و آفرینش اثر و چه در موقعیت قرائت و تفسیر، چارچوب‌های پس‌زمینه‌ای دست‌اندرکار می‌باشند، به گونه‌ای که دایره احتمالات را گسترش می‌دهد و افق متن را گشوده نگه می‌دارد، تا کنش قرائت زمینه‌ورود ما را به شبکه‌ای از روابط میان متون فراهم نماید و در موقعیت تأویل قرار دهد، تأویلی که روابط یاد شده را ردیابی کند و خواندن به مثابه حرکت در میان متون را از پویایی مضاعف برخوردار نماید، تا در قالب تجربه بینامتنیت، یا به بیان کامل‌تر، "جایگشت"، "گذر از یک نظام نشانه‌ای به نظام نشانه‌ای دیگر" (پین، همان: ۲۸۸) را فراهم نماید، زیرا:

در هر متن، متون دیگر در سطح متغیر و قابل‌شناسایی حضور دارد، متن‌هایی که می‌توانند به فرهنگ‌های پیشین متعلق باشند... اهمیت بینامتنیت در این است که نظام نشانه‌ای متون پیشین را نفی کرده، یک نظام نشانه‌ای جدید تأسیس می‌کند (Kristeva, 1984: 60).

کریستوا رویکرد بینامتنیت را به گونه‌ای در نظر می‌گیرد که به جای ایده‌چند آوایی باختین، جایگزینی مفهوم چند متن در یک متن، تجربه شود، بر مبنای نگرش مکالمه‌گرایانه، زبان به عنوان تقاطع آواها، ویژگی‌ها و یا افق‌های اجتماعی و سیاسی در نظر گرفته می‌شوند، نکته‌ای که در کانون نگاه کریستوا به متن و به گونه‌ای مشخص در نظر گرفتن متن به مثابه یک بینامتن قرار دارد. در نگاه مکالمه‌گرایانه کریستوا به زبان و متن، دست‌کم وجود دو طرف ضروری است و از آمیزش این دو طرف در یک رابطه گفتگویی که بنیاد زبان و متن را شکل خواهد داد، متن تحقق می‌یابد، از همین جهت کریستوا تأکید می‌کند که: "معنا زمانی وجود دارد که بیان^۱ یک سوژه در برابر سوژه دیگر وجود داشته باشد" (کریستوا، همان: ۱۰۷).

^۱. articulation

در حقیقت، در تمامی گفتمان‌ها تنش میان تمایل به تمرکز گزایی و تمرکز زدایی وجود دارد، کشمکش‌هایی که ظاهر و باطن آنها را از آواهای متنوع و معانی گوناگون برخوردار می‌نماید. با این وصف، "یک متن فرآیندی از رنگ پذیری‌هایی خواهد بود که هر کدام از این رنگ‌ها، به گونه همزمان و همبود در دل خود متنیّت وجود دارند" (Becker, 2005: 155).

کریستوا با توجه به اهمیت "بینامتنیّت" در رابطه با "دیگری"، بر مفهوم دیگری درون تمرکز بیشتر دارد. مسئله این است که فرد بتواند با دیگران و با فرد بیگانه به سر برد، بدون آنکه او را غیر خودی و مستوجب فروتری بشناسد. به باور کریستوا توانایی فرد برای زیستن با دیگران، منوط به آن است که بتواند غریبگی درون خود را بشناسد.

او از سوژه سخن می‌گوید که تن و فرهنگ را در خود جای داده و ترکیبی از کلمات، مفاهیم، تاریخ و مناسبات است، سوژه که زبان و کلمات را به کار می‌گیرد و نیز به وسیله او به کار گرفته می‌شود و هویت پیدا می‌کند: یعنی بینامتنی بودن. بینامتنی که با عشق ورزیدن، اوج می‌گیرد، و "سوژه را به وسیله دیگری، از خودش بیرون کشیده و نظم نمادین اجتماعی را انکار می‌کند" (Anderson, 1998: 110)، جا به جایی که در حین ویرانی، بازسازی و نیز بازتولید معنا را به ارمغان می‌آورد.

خوانش بینامتنی مایکل ریفاتر

مایکل ریفاتر از نظریه پردازان صاحب نام آمریکایی فرانسوی تبار در زمینه نظریه‌های نشانه‌شناسی و خوانش بینامتنی به شمار می‌رود. ایشان بدین باور بود که در هر متنی دو لایه وجود دارد: یکی لایه سطحی و دیگری لایه عمیق که در ژرف ساخت متن جا گرفته است. وضعیتی که به خواننده مجال می‌دهد تا از رهگذر جستجو در لایه دوم، به دلالت‌های زبانی راه یابد و به ماهیت متن دست پیدا کند.

به گمان ریفاتر، شیوه‌های نشانه‌شناختی، دست خواننده را در تفسیر و تحلیل بنیان استعاری متن باز می‌گذارد و لایه‌های پنهان معنایی و ژرف ساختی آن را برایش آشکار می‌نماید. در واقع، مسئله اساسی در رویکرد ریفاتر چگونگی گذر خواننده از معنا^۳ به دلالت^۴ متن یا به تعبیری بینامتن است، بینامتنی که درک خواننده از روابط میان یک اثر و آثار دیگر را که پیش از آن نوشته یا پس از آن پدیدار شده‌اند، در بر می‌گیرد. به نظر ایشان:

بینامتنیّت به فرایند کلی ارجاع به بینامتن‌ها در خوانش مخاطب اطلاق می‌گردد و بینامتن مجموعه متن‌هایی است که هنگام خوانش یک نوشتار در ذهن تداعی می‌شود و در چگونگی دلالت‌پردازی تأثیر می‌گذارند. براین اساس بینامتن‌ها نزد افراد گوناگون در زمان‌های مختلف متفاوت است (نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۲۲۶).

ریفاتر معنا را حاصل انتظار خواننده از واقعیت می‌داند، اما بررسی دلالت را جستجوی خوانش می‌انگارد، همچنان نشانه‌شناسی بینامتنی را نیز روش خوانش متن و تفسیر و درک معنای تلویحی متن از سوی خواننده تلقی می‌کند. به گمان ایشان، بدیهی‌ترین جلوه بینامتنیّت آن است که یک متن به واسطه یک قطعه، یک جمله و حتی یک کلمه، متن دیگری را در ذهن خواننده متبادر می‌نماید، پدیده که خوانش متن را هدایت و تفسیر آن را نیز در مسیر توازن قرار می‌دهد، به همین جهت

¹. Michel Riffaterre (1924–2006)

². deep structure

³. meaning

⁴. signifiante

خوانش خطی را بر نمی‌تابد و دستیابی خواننده به محتویات و نشانه‌های آن را آسان می‌کند، نظریه‌ای که از تعامل متن‌ها حکایت می‌کند و از مهم‌ترین مباحث مورد نظر ریفاتر به شمار می‌رود. به نظر ایشان هر متن فاقد معنای مستقل است، متون مانند "من" و "دیگری" از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند و در ارتباط با هم، شکل می‌گیرند.

او برای نیل به دلالت‌ها، دو گونه خوانش را پیشنهاد می‌کند: خوانش "بازیابانه" و خوانش "پس‌نگر". خواننده در خوانش نخست، برداشت اجمالی از مفهوم متن را به دست می‌آورد ولی در خوانش دوم، پس از مشخص کردن عناصر غیر دستوری در متن، ارتباط پنهانی و درونی عناصر متن در قالب انباشت^۴ (تکیه بر مترادف‌ها) و منظومه‌های توصیفی^۵ (تکیه بر مجاز) تبیین می‌گردد، در پی آن خواننده به دریافت تداعی‌های واژگانی و مفهومی یا موضوعات کلیدی رو می‌آورد و سرانجام به لایه‌های پنهان متن دست پیدا می‌کند.

از نظر ایشان مسئله تحقیق نیز کشف رابطه‌های پنهان و دلالت‌های شاخص متن است، چیزی که خواننده در مواجهه با متن به دنبال آن است و در تناسب با انتظار خویش پیام‌هایی را دریافت می‌نماید، به همین جهت ایشان معتقد است که خواننده در مواجهه با متن منفعل نیست و مجموعه‌ای از تداعی‌ها و برداشت‌های زبانی، ادبی و فرهنگی را با خود به همراه دارد، به همین جهت برای خواننده و اهمیت او در درک اثر، اهمیت فراوان قایل شده است.

ریفاتر در تبیین این پرسش که "تعامل خواننده با متن با کدام امکانات میسر می‌شود؟"، بحث نشانه‌شناسی را در باره خوانش متن مطرح می‌کند. به زعم ایشان، نشانه‌های گوناگون در متن به گونه‌ای سازماندهی می‌شوند که قابلیت آن را می‌یابند تا پیام‌های مشخصی را به خواننده منتقل نمایند، خواننده نیز در برخورد با این نشانه‌ها، به سازماندهی مجدد آنها و بازسازی مفهوم مطلوب دست می‌زند. بدیهی است مفهومی که مؤلف در نظر دارد از طریق مجموعه‌ای از تمهیدات معنایی سامان می‌یابند و خواننده توانمند در مواجهه با آن، بی‌آنکه پیشداوری کند با پیکره بندی دوباره آنها در مسیر فهم و تأویل متن گام بر می‌دارد، به گونه‌ای که به این اصل ساختارگرایانه: "روابط درونی متن بیشترین اهمیت را در بررسی آن دارا هستند" (آلگونه، ۱۳۹۶: ۳۷)، وفادار می‌ماند. اما تمایلات خواننده محور ریفاتر نشان می‌دهد که وی می‌کوشد افزون بر حفظ چارچوب نظری ساختارگرایی، به هرمنوتیک نیز روی بیاورد. به همین دلیل است که دیدگاه‌های ایشان ذیل مبحث هرمنوتیک ساختارگرایان نیز بررسی می‌شود.

ریفاتر، این اصل یا کوبسن^۶ یعنی "استقلال معنا شناختی اثر"، را مردود نمی‌شمارد، اما این نظر خود را نیز بدان می‌افزاید که هر متن در زمان خواندن اش شکل می‌گیرد و "هر متن تنها خود متن نیست، بلکه خواننده آن و مجموعه واکنش‌های ممکن خواننده نسبت به متن از عناصر اصلی آن به شمار می‌آیند" (احمدی، ۱۳۸۸: ۸۷)، البته خواننده، به گمان وی تنها در چارچوب امکانات متن مجال تفسیر را دارد، در غیر آن نمی‌تواند فراتر از آن برود. اما به هر ترتیب، اگر بپذیریم که "خواننده برخوردار از این ظرفیت است که فراسوی معنای ظاهری متن راه پیدا کند" (سلدن، ۱۳۸۴: ۸۴)، این پرسش همچنان مطرح است که خواننده با چه امکاناتی به این سطح دست می‌یابد؟ ریفاتر باور دارد که، وقتی خواننده به تفسیر اثر رو می‌آورد، از امکان بازآفرینی و فهم متن نیز برخوردار می‌باشد.

1. retroactive reading

2. heuristic reading

3. ungrammatically

4. accumulation

5. descriptive systems

6. structuralist hermeneutics

7. Roman Jakobson (1896-1982)

ریفاتر همانند دیگر اندیشمندان گفتگومندی بدین باور است که متون با به کارگیری مجموعه‌ای از رمزگان، رمزگان نشانه‌ای را شکل می‌دهند، به همین جهت به جای استفاده از "سلسله مراتب"، مفهوم "شبکه" را برای تبیین مسائل مربوط، مناسب می‌داند. از همین رو او طرح بینامتنیت را ناشی از چرخش پارادایمی در حوزه‌ی روش‌شناسی معرفی می‌کند، رویکردی که نشان می‌دهد تحلیل در زمانی اینک به سوی تحلیل در زمانی و همزمانی حرکت کرده است. بر این اساس متون در کنار یکدیگر خوانده می‌شوند حتی اگر همزمان باشند و قدمی هم در کار نباشد، به همین جهت تأکید کرده است: "کلمات در متن نه با اشاره به چیزها، بلکه با پیش فرض گرفتن متن‌های دیگر نشأت می‌گیرد، متن نه به موضوعات بیرون از خود، بل به یک بینامتن ارجاع دارد" (Riffaterre, 1980: 228).

تحلیلگران در منظومه فکری ریفاتر، ایده‌های ماتریکس^۱ و هیپوگرام^۲ را در خوانش بینامتنی او، کلیدی می‌انگارند. ماتریکس از نظر ایشان، بیان‌کننده مضمون یا معنای نهفته سطحی متن است که به واسطه وجود تماثل متفاوت در آن متن کشف می‌شود و هیپوگرام نیز "هسته معنایی"^۳ و نشانه مهم برای فهم دلالت متن است، فهمی که خواننده محور و معطوف متن‌های دیگر می‌باشد. به همین جهت وقتی کریستوا در یکی از سخنرانی‌هایش در دانشگاه کلمبیا تحت عنوان "ما دو تا یا تاریخ بینامتنیت"^۴، دیدگاه‌های بینامتنی مایکل ریفاتر در باب سوژکتیویته را مورد بررسی قرار داد، از "نسبت دادن کارکرد تولیدات متن به خواننده" و "انگیزش خواننده به متن بیرونی" بواسطه ایشان، یادآوری نمود، چیزی که نقش "دیگری" در شکل دادن فضای بینامتنی را برجسته می‌سازد و روند گفتگو به مثابه برهم‌کنش ارتباطی برای فهمیدن را جاری نگه می‌دارد.

الواح باز نوشتی ژرار ژنت

ژرار ژنت،^۵ از نظریه پردازان و منتقدان برجسته فرانسوی در حوزه بینامتنیت و نظریه روایت است. او با تکیه بر آرای باختین و تفسیرهای کریستوا، مفهوم روابط میان یک متن با متن‌های دیگر را به گونه کامل‌گسترش داد و آن را از حالت نظری به حالت کاربردی ارتقا داد، چنانچه در مقدمه "الواح بازنوشتی: ادبیات دوم درجه"^۶، "ترا متنت"^۷ را در مورد تمام متن‌هایی پیشنهاد کرد که "یک متن را خواه آشکارا، خواه پنهانی، در رابطه با متون دیگر قرار می‌دهد" (Genette, 1997: 1).

ژنت در رابطه با جستار بینامتنیت موجب دگرگونی‌های گسترده شده است، از ایشان به عنوان نظریه پرداز نسل دوم بینامتنیت نام برده می‌شود. او مطالعات خویش را در قالب "ترامنتیت" پیش برده و بینامتنیت را بخشی از آن معرفی نموده است. چیزی که تأکید می‌کند: "هیچ متنی بدون پیش متن نیست و هر متنی همواره بر پایه متن‌های گذشته بنا می‌شود و خود در ساختن متن‌های آینده حضور می‌یابد" (نامورمطلق، ۱۳۹۰: ۲). این اصلی است که تمام زیرگرایش‌های بینامتنیت و ترامنتیت به آن اعتقاد دارند. به بیان دیگر، همه کسانی که به بینامتنیت باور دارند این موضوع را نیز پذیرفته‌اند که هر

¹. hierarchy

². network

³. Matrix

ماتریکس (ابهام زدایی)، به فضایی گفته می‌شود که میان دو فضای دیگر قرار داشته باشد. گاهی در نوشته‌های علمی بستر یا ماده زمینه ترجمه می‌شود.

⁴. hypogramme

⁵. semantic core

⁶. *Nous Deux' or a (Hi)Story of Intertextuality*

⁷. *Gerard Genette (1930 – 2018)*

⁸. *Palimpsests: Literature in the Second Degree (1982)*

⁹. transtextualite

متنی که ما در اختیار داریم، برگرفته از متن‌های پیشین است. بر همین پایه، ترامنتیت هرگونه نظریه در باره خلق ناگهانی و الهامی بدون توجه به متن‌های پیشین را مورد تردید و انکار قرار می‌دهد. از همین رو مطرح می‌شود:

نظریه پردازان امروزی متن‌ها را خواه ادبی و خواه غیرادبی بدون هر نوع معنای مستقل می‌دانند. متن‌ها متشکل از همان چیزهایی اند که نظریه پردازان اکنون، آنها را بینامتنی می‌دانند. آنها ادعا می‌کنند که کنش خواندن در شبکه از روابط متنی فرو می‌غلند. تفسیرکردن یک متن، کشف معنا یا معناهای آن، یعنی رد یابی این روابط، بنابراین خواندن به فرایند حرکت میان متن‌ها تبدیل می‌شود که بین یک متن و تمام متن‌های دیگری که به آن ار جاع می‌دهد و ربط پیدا می‌کند، و وجود داشته است و از متن مستقل بیرون و وارد شبکه از روابط بینامتنی می‌شود (آلن، ۱۳۸۵: ۵)

ژنت، بینامتنیت را با توجه به تأثیر و تأثر متون و روابط پنهان آنها در قالب انواع مختلف آن، دسته بندی و معرفی نموده است. به گمان ایشان، ترامنتیت عام‌تر از بینامتنیت است و در زیر مجموعه خود پنج عنوان را در بر می‌گیرد: ۱. بینامتنیت؛ ۲. پیرامنتیت؛ ۳. فرامنتیت؛ ۴. سرمنتیت؛ ۵. فزون منتیت. از دیدگاه ژنت، واکاوی هر کدام از آنها اهمیت بسزایی دارد، زیرا به درون مایه و زیرساخت متن می‌پردازند، همچنان یک متن را پیکر می‌بخشند و چگونگی‌های پیوند یک متن، با متن‌های دیگر را بررسی می‌کنند.

به نظر ژنت، ترامنتیت، هر نوع رابطه که یک متن می‌تواند با غیر خود داشته باشد را شامل می‌شود، به گونه‌ای که می‌تواند متن را از تک گویی‌هایی می‌بخشد و در برابر افق گشوده گفتگویی قرار می‌دهد. بنابراین ترا منتیت از شیوه‌هایی است که خود محوری متن را در هم می‌ریزد و متن را ترکیبی از قطعات ناهمگون می‌کند، به گونه‌ای که با یکدیگر در یک گفتگوی درون متنی قرار می‌گیرند، افزون بر آن به بررسی چگونگی شبکه‌ها و شیوه‌های ارتباطی یک متن با متن‌های دیگر نیز می‌پردازد، به همین جهت "در برگزیده همه مواردی است که متن را در مناسبتی، خواه آشکار و خواه پنهان، با دیگر متون قرار می‌دهد" (همان: ۱۴۵).

سیر مطالعات گفتگومندی نشان می‌دهد که تا پیش از ژنت، همه روابط میان متنی در قالب بینامتنیت تعریف می‌شد، اما او موشکافی کرد و نشان داد که این روابط بسیار عمیق‌تر از انواع بینامتنیت و در همه لایه‌های متن در جریان است، روندی که حکایت از "رابطه هم حضوری میان دو یا چند متن و نیز شامل حضور واقعی یک متن در متن دیگر را دارد" (همان). ژنت، "محور بینامتنیت را حضور همزمان دو یا چند متن و نیز حضور بالفعل یک متن در متن دیگر می‌داند و به روابط تأثیر و تأثر متن‌ها می‌پردازد" (احمدی، ۱۳۸۸: ۳۲۰)، او متفاوت تر از پیشگامان گفتگومندی، بینامتنیت را در سه قالب "آشکار"، "غیر آشکار" و "پنهانی"، مورد بررسی قرار داده و تأکید نموده است: تنها تغییراتی از نوع بینامتنیت است که

۱. حرکت متون در همدیگر

۲. حضور عنصر یا عناصری از یک متن در متن دیگر) *intertextualite*

۳. قرار گرفتن مستقیم یا غیر مستقیم بخش‌هایی از متن، پیرامون متن اصلی) *paratextualite*

۴. (روابطه تفسیری و تأویلی متون با یکدیگر) *metatextualite*

۵. (روابط طولی میان یک اثر و گونه‌ای که اثر به آن تعلق دارد) *architextualite*

۶. (متنی است که از یک متن پیشین در جریان یک روند دگرگون کننده اخذ شده باشد) *hypertextualite*

برگرفته از حضور واقعی و حقیقی یک متن در متن دیگر باشد. ایشان همچنان اثر پذیری متون از همدیگر را با توجه به جایگاه آنها در داخل متن و بیرون از آن، دسته بندی نموده است. ژنت در رابطه با ترامنتیت، درهم تنیدگی را بر می گزیند، او عنوان یکی از مهم ترین کتاب هایش: "الواح باز نوشتنی" را با توجه به همین مفهوم نگاشته است، او:

با ارجاع به تعریفی که لغتنامه انگلیسی آکسفورد از واژه لوح بازنوشتنی به دست می دهد، یعنی یک کاغذ پوستی و مانند آن که دو بار بر آن نوشته شده به گونه که نوشته اصلی پاک شده باشد، به متون درجه دوم و یا به تعبیر دیگر متون برگرفته از یک متن از پیش موجود دیگر اشاره می کند" (آلن، همان : ۱۵۶).

ژنت با کنار هم قرار دادن اودیسه^۱ هومر^۲ و اولیس^۳ جیمز جویس^۴، اولی را "زیر متن"^۵ و دومی را "زبرمتن"^۶ می خواند و به این ترتیب میان آن دو از رابطه بینامتنی سخن می گوید، به همین جهت تأکید می شود یک متن تنها "به واسطه روابط اش با متون دیگر" (کالر، ۱۳۸۵ : ۴۸) تعریف و فهمیده می شود، زیرا خالق یک متن با تصمیم آفرینش یک اثر، به دنیای از ارتباط های میان متنی در ذهن خود وارد می شود، مؤلف از افکار بسیاری از آثار پیش از خود و یا معاصر با خود تأثیر می پذیرد و اثر اش را ارائه می کند، چیزی که ژنت با نگاه تازه به آن می نگرد و در چارچوب "ترامنتیت" به تحلیل آن می پردازد.

ژنت، با مطرح نمودن واژه "ترامنتیت" به زوایای گوناگون روابط میان متون نگاه می کند، به باور ایشان "هر متنی، خاطره متن دیگر است" (بروئل و همکاران، ۱۳۷۸ : ۳۷۴). او "ترامنتیت" را برای هر متنی پیشنهاد نمود، زیرا متن در همه حال، یا آشکارا یا پنهانی، در رابطه با متون دیگر قرار دارد. به نظر ایشان در ترامنتیت، هر متنی، حاصل اجتماع اجزای متون پیش از خود است، گویی بافت جدیدی است که تار و پود آن از گفتاوردها و سخنان گذشتگان تنیده می شود، به گونه که متن را در پوششی قرار می دهد و برایش پیرا متن به وجود می آورد. به نظر ایشان:

به ندرت یک متن به طور عریان وجود دارد و همواره در پوششی از متن واژه هایی است که آن را به طور مستقیم یا غیرمستقیم در بر گرفته اند. بنابراین، هیچ متنی بدون پوشش وجود ندارد. این متن هایی که همانند ماهواره متن اصلی را در بر می گیرند، پیرامتن نامیده می شوند. پیرا متن ها همچون آستانه متن هستند، یعنی برای ورود به جهان متن همواره باید از ورودی ها و آستانه هایی گذر کرد. این آستانه ها همان پیرامتن ها هستند (نامور مطلق، همان : ۹۰).

ژنت در "الواح باز نوشتنی"، نسبت به گونه های دیگر بینامتنیت، فزون متنیت را مورد تحلیل بیشتر قرار داده است، به نظر ایشان: فزون متنیت هر گونه رابطه برگرفتنی است که میان دو متن برقرار شده باشد، به شرط اینکه این رابطه تفسیری

1. *Odyssey*

2. *Homer (750 B.C)*

3. *Ulysses (1914)*

4. *James Joyce (1882 – 1941)*

5. *hypotext*

6. *hypertext*

نباشد. بنابراین موضوع فزون متنیت موضوع متن های بازنوشته شده بر اساس متن های پیشین است. به عبارت دیگر، فزون متنیت موضوع مناسبات بینامتنی^۱ را به گونه مورد بحث قرار می دهد که نشان دهد هیچ متنی بدون تأثیر متن یا متن های دیگری شکل نگرفته است. بدیهی است که در میزان و چگونگی تأثیرپذیری یک متن از متن های دیگر درجاتی می توان قایل شد. برخی از متن ها که بر ذهنیت و خلاقیت مؤلف تکیه بیشتری دارند از متن های دیگر کمتر تأثیر پذیرفته اند، اما در همه حال، هیچ متنی بی تأثیر از متن های دیگر نیست .

به گمان ژنت، آثار جدید بر روی لوح های قدیمی نوشته می شوند، چنانکه بومی که نقاش بر روی آن نقاشی می کند بارها و بارها توسط پیشینیان نقاشی شده است. کاغذ سفیدی که شاعر بر روی آن شعر نوی می نویسد بارها و بارها بر روی آن شاعران پیشین اشعار خود را نوشته اند. بنابراین اگر نیک دیده شود هیچ بوم سفید و هیچ کاغذ سفیدی وجود ندارد. ما پیوسته بر بوم های کشیده شده نقاشی می کشیم، ما پیوسته بر کاغذ های سروده شده شعر های جدید را می نویسیم. در مجسمه که می آفرینیم تمام مجسمه سازانی را که به گونه مستقیم و غیرمستقیم می شناسیم با ما همبخش هستند، در ساختمانی که می سازیم تمام معماران که کارشان را دیده ایم یا سخنان شان را شنیده ایم در آن شرکت دارند و هیچ قطعه موسیقی بدون حافظه وجود ندارد و همواره قطعه های جدید بر اساس قطعه های گذشته نواخته می شوند. خلاصه اینکه: ما پیوسته بر لوح های نوشته شده بازنویسی می کنیم، به همین دلیل عنوان اصلی کتاب ژنت در خصوص فزون متنیت، "الواح باز نوشتنی" است.

شایان یادآوری است که در این باز نوشتنی، باز کشیدنی، بازسازی و باز نویی همواره دو عامل در نظر گرفته می شوند: "دگرگونی"^۲ و "برگرفتنی"^۳. به گمان ژنت، بر اساس اصل تغییر و حرکت هیچ گاه دو اثر همانند وجود ندارد. یعنی با تغییرات جهان بیرونی تغییر می کنند، اگر هم گفته می شود این دو متن همانند هم هستند به گونه نسبی در آن واژه های همانند به کار گرفته شده اند. عامل دوم برگرفتنی یا اشتقاق است. چنانکه گفته شد در فزون متنیت همواره متن دوم از متن اول یا متن های اول برگرفته شده اند. ژنت روابط فزون متنی را به دو دسته کلی تقسیم می کند: "تقلید و تراگونگی" (Genette, ibid: 56) تقلید (همانگونگی) بر اساس پاسداشت نسخه اصلی بنا شده است در صورتی که تراگونگی (دگرگونی) بر اساس تغییر، محتوا یافته است، درونمایه که حکایت از امکان بازجویی و بازبابی بینامتنی دارد .

تحلیلگران بدین باور اند که ترامتیت ژنتی شکل کامل تر بینامتنیت کریستوایی به شمار می رود و قابلیت این را دارد که بیش از شاخه های دیگر امکان پژوهش های نظام مند را در عرصه های گوناگون فرهنگی فراهم آورد.

منتقدان اما مطالعات بینامتنی را بیشتر با دوره و پارادایم ساختارگرایی مرتبط می دانند. از نظر آنها بینامتنیت در دوره ساختارگرایی جان گرفته و ارتباط تنگاتنگی نیز با روح این دوره و این پارادایم به وجود آورده است، به همین جهت گمان می کنند که به دلیل سپری شدن پارادایم ساختارگرایی، دوره مطالعات ترامتنی نیز سپری شده است. اما مدافعان ترامتنیت این گونه پاسخ می دهند: سرنوشت روش ها خیلی به پارادایم ها پیوند نمی خورد. به عبارت دیگر، دگرگونی پارادایم ها موجب زوال حتمی و ناگهانی یک رویکرد یا یک روش نمی شود. به همین جهت است که رویکرد ترا متنیت پس از پایان پارادایم ساختارگرایی همچنان مورد توجه و استقبال محققان قرار می گیرد.

¹. *intertextuality relationships*

². *transformation*

³. *derivation*

با این حال مناسب است اضافه شود که پارادایم نو یعنی پساساختارگرایی^۱ نیز در این عرصه منفعل نمانده است، بلکه توانسته است مباحث بینامتنیت را با روح خود دگرگون نماید و رویکرد "بیناگفتمانی"^۲ را نیز بر پایه همین تحول محتوا ببخشد. به بیان روشن‌تر، پارادایم پساساختارگرایی عرصه مطالعات خود را از متن به حوزه گفتمان گسترش داده است، رویکرد که پیش‌تر در قلمرو ساختارگرایی با عنوان بینامتنیت مطرح بود و در این دوره با چشم انداز بیناگفتمان پیگیری می‌شود. در حقیقت، بیناگفتمان در مقابل بینامتنیت قرار نمی‌گیرد، بلکه به اكمال آن می‌پردازد، یعنی در مطالعات بیناگفتمانی افزون بر متن، "زمینه/ بافت"^۳ نیز مورد توجه قرار می‌گیرد، همچنان "رخداد ارتباطی"^۴ (ون دایک، ۱۳۸۷: ۱۹) کلیدی شمرده می‌شود، جریانی که در آن نگاه بینامتنی نفی نمی‌شود، زیرا مطالعات بینامتنی بخشی از مطالعات بیناگفتمانی تلقی می‌گردند. با این حال، مطالعات بینامتنی در دوره پساساختارگرایی دارای هویت مستقل است، یعنی افزون بر حضور مطالعات بینامتنی در مطالعات بیناگفتمانی، گاهی نیز مطالعات بینامتنی به صورت مستقل مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ژنت با نگاه پساکریستوایی خودش، متن را همچون ترامن می‌بیند که موجودیت نشانه‌ای، بی‌ثبات، پویا و فرایندی دارد و حد و مرزی برایش قایل نمی‌شود. زیرا پیوند متن به شبکه درهم تنیده متون، امکان استقلال و قطعیت را از آن می‌گیرد و مانع انجماد معنا در آن می‌شود. چنین بینامتنی در بین مرزها ایستاده و معنای آن، در ارتباط تعاملی یکسره با فضای متنی پیرامون اش، در فرایند زایشی و پیدایشی شکل می‌گیرد و هیچ‌گاه بسته نمی‌شود و در دام یک سویگی نمی‌افتد، وضعیتی که پای "بیناگفتمان" را برای به هم پیوستن متون و زمینه‌ها، به میان می‌کشد، به جهت اینکه "گفتمان‌های متعددی را در یک رخداد ارتباطی واحد با یکدیگر مفصل بندی نماید"^۵ (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۵: ۱۲۹)، توارد "خود" و "دیگری" در قلمرو پدیداری آن را به وجود آورد و چشم انداز پساساختارگرایی را وارد مرحله نوینی نماید.

تودوروف و بازی بی پایان گفتگو

تزوتان تودوروف^۶، فیلسوف و نظریه پرداز ادبی بلغاری تبار فرانسوی و از چهره‌های برجسته "بنیاد تحقیقات اجتماعی پاریس" به شمار می‌رفت. فعالیت‌های پژوهشی او در فرانسه در دو دوره تقسیم می‌شود، به گونه‌ای که:

در دوره نخست بیشتر به کار نقد نظریه‌های ادبیات و نشانه‌شناسی پرداخته و با ژرار ژنت مجله پوتیک^۷ را اداره نموده است و در دوره دیگر [دور دوم] ویژگی تحقیق اش در باره "دیگری" می‌باشد، او در آن دوره کتاب‌هایی مانند فتح امریکا^۸، ما و دیگران^۹، اخلاقیات تاریخ^۸ و مواجهه با بی‌نهایت^۹ را منتشر کرده است (جهانبگلو، ۱۳۷۳: ۹۳-۹۴).

1. post- structuralism

2. interdiscursivity

3. context

4. Tzvetan Todorov (1939 – 2017)

5. Poétique [Poetic] (بوطیقا)

6. Conquest of America: The Question of the Other (1984)

7. We and the others: French reflection on human diversity (1989)

8. The Morals of History (1991)

9. Facing the Extreme: Moral Life in the Concentration Camps (1991)

تودوروف از مفسران و مطرح کنندگان نظریه گفتگومندی باختین به شمار می رود، کتاب ایشان تحت عنوان "منطق گفتگویی میخائیل باختین"، معروف است .

تودوروف وقتی در کتاب "ادبیات در مخاطره" از سه خطر: فرمالیزم، نیهیلیزم و خویشتن بیگانه پنداری" (تودوروف، ۱۳۹۴: ۳۳) سخن به میان آورد، این سومی را "از خودگفتن توأم با طرب انگیزی" (همان: ۳۴) معرفی نمود، وضعیتی که در آن سوژه سرخوش از خود بودگی خویش و مبهوت از دگرشدگی دیگران است.

از نظر تودوروف حس بیگانگی، سوژه را در موقعیت دشوار قرار می دهد، بنابراین بیگانگی با دیگران، بیگانگی با جهان به شمار می رود و آهنگ پرشتاب آن موجب شده است تا سوژه از آنچه که دیگران دارند و یا برای به دست آوردن آن تلاش می کنند، خود را تهی ببیند، چیزی که درخود فرورفتگی سوژه و بیگانگی او با دیگران را دامن می زند .

در سلسله سخنرانی های "تودوروف در تهران" بحث "خود" و "دیگری" از منظر تجربه شارلوت دلبو زن زندانی در پاریس، تبیین شده است. دلبو وقتی در سلولی تنها در اسارت آلمانی ها قرار داشت، از حق دسترسی به کتاب محروم شده بود، اما او بواسطه نخ هایی که از رو انداز خویش جدا می کرد، رشته می بافت و از پنجره پایینی سلول همبند اش که دسترسی به کتاب داشت، کتابی را به سلول خودش بالا می آورد، از آن لحظه به بعد:

فابریس دل دونگو، اثر استاندال نیز در سلول او زندگی می کند. پرحرف نیست اما تنهایی را می شکند. چند ماه بعد، دل دونگو در واگن مخصوص احشام که او را به سوی آشپزخانه می برد، ناپدید می شود، اما دلبو صدای دیگری می شنود، صدای آلیسیست^۷، مردم گریز^۸ مولیر^۹، او برایش جهنمی را که به سوی آن می رود ترسیم می کند و نمونه از همبستگی را نشان می دهد (تودوروف ، ۱۳۸۸: ۲۵).

در اردوگاه بنا بر مقتضای شرایط سخت آنجا قهرمان های داستان های دیگری مانند اکترا^{۱۰} دون ژوان^{۱۱} و آنتیگون^{۱۲} که تشنه ارزش های مطلق بودند، به دیدارش می آیند. شارلوت دلبو اما هر بار با آنها گفتگو می کند و ایده هایی را وام می گیرد، این ایده ها به او یاری می رسانند که در حین تنهایی با دیگران همراه باشد. بعد ها ایشان بر این باور می شود که:

آفریدگان شاعران از آفریده های جان دار ساخته شده از گوشت و خون حقیقی تر اند زیرا نا متناهی هستند. به این خاطر دوستان من و همراهان من اند، همان هایی که از طریق آنان در زنجیره موجودات و در زنجیره تاریخ به سایر انسان ها مرتبط گشته ایم (همان : ۲۶) .

¹ . Mikhail Bakhtin: the dialogical principle (1984)

² . Literature in Peril (2007)

³ . Todorov in Tehran (2009)

⁴ . Charlotte Delbo (1913–1985)

⁵ . Fabrice del Dongo (قهرمان راهبه شهر پارم)

⁶ . Marie-Henri Beyle - Stendhal (1783 –1842)

⁷ . Alceste

⁸ . The Misanthrope (1666)

⁹ . Jean-Baptiste Poquelin [Molière] (1622 - 1673)

¹ . Electra 0

¹ . Don Juon 1

¹ . Antigone 2

تودوروف با تأثیرپذیری از انسان‌شناسی فلسفی باختین نیاز به هویت‌یابی را در پیوند با اجتماعی بودن انسان (انسان به مثابه سوژه اجتماعی)، مورد توجه قرار داده است. او با گفتاوردی از روسو می‌گوید "اگرچه انسان به دلیل حساس بودن اش تنهایی را ترجیح می‌دهد اما به دیگران نیازمند است"، نیازمندی که ساخته شدن هویت فردی انسان‌ها را در روند پویا و متکثر رفاقت و رقابت قرار می‌دهد، به همین دلیل از خطر تداوم جزم اندیشی "مطلق شمردن من، در راستای روشنگری در عمل" (کاویانی، ۱۳۸۵: ۱۲۵) هشدار می‌دهد و از هرگونه هویت‌یگانه و انعطاف‌ناپذیر فاصله می‌گیرد. او در همین راستا برای مفهوم "بینامتنی" اهمیت ویژه قایل می‌شود، مفهومی را که حتا بر منطق گفتگویی باختین ترجیح می‌دهد. به نظر ایشان:

هر گفتاری همواره با گفتارهای دیگر مربوط است و این حقیقتی اساسی است؛ نظریه عمومی گفتار برای باختین صرفاً راهی است اجتناب‌ناپذیر در جهت مطالعه این جانب از مسئله. باختین برای اشارت به رابطه هر گفتار با گفتارهای دیگر از اصطلاح منطق گفتگویی استفاده می‌کند. اما این اصطلاح کلیدی همان گونه که انتظار می‌رود حامل چنان تنوع معنایی گیج‌کننده است که ترجیح داده ام، آن گونه که در مورد "فرازبان‌شناسی" عمل کردم، در اینجا نیز از اصطلاح "بینامتنی" که شمول معنایی بیشتری دارد، استفاده کنم که ابتدا توسط ژولیا کریستوا در شرح آثار باختین به کار گرفته شد (تودوروف، ۱۳۹۳: ۱۰۰).

تحلیلگران "تنها، هم زمان با دیگران" را ایده مناسبی تلقی می‌کنند که آن را به تودوروف و باختین نسبت می‌دهند، از این نظر گفتگویی داستایفسکی^۱ و قبل از آن زبان کارناوالی^۲ فرانسوا رابله^۳ به واقع موهبتی غیرمنتظره برای این دو نظریه پرداز بودند تا طرح گفتگویی بی پایان برای پیدا کردن هویت‌های نامتعین مصداق واقعی خود را پیدا نماید. تودوروف در رابطه با داستایفسکی از بحث "گفتار حاضر" سخن به میان می‌آورد. به نظر ایشان گفتار حاضر یعنی گفتار غایب دیگران، یعنی شنونده که همواره آماده آن است که به متکلم بدل شود. در این بازی بی پایان همچون هر بازی ای که هیچ گاه به مدلول ثابت منتهی نمی‌شود، دیگر فکر و ایده مطلق وجود ندارد، زیرا افکار نیز به اندازه دنیایی که احاطه شان کرده سیال و در سیوروت اند، به همین جهت افزون بر رابطه دیالکتیکی "خود" و "دیگری" به عنوان اشخاص، گفتگو میان فرهنگ‌ها را نیز مهم می‌انگارد. او در پایان بخش کتاب "فتح امریکا" از گفتگو میان فرهنگ‌ها به مثابه صورت زندگی، سخن به میان می‌آورد و امیدوارانه تأکید نموده است: "گفتگوی فرهنگ هاست که عصر ما را متمایز می‌کند، و گفتگوی فرهنگ هاست که با قوم‌شناسی که زمانی فرزند استعمارگری بود و اکنون شاهد سکرآت موت^۴ آن، تجلی می‌یابد" (دالمایر، ۱۳۸۴: ۳۱۵).

تودوروف با طرح گفتگویی میان فرهنگی در واقع به جمعی از نویسندگانی می‌پیوندد که از "کنش ارتباطی"^۴ و "درهم آمیزی افق‌ها" سخن می‌گویند. به قول فرد دالمایر: "تودوروف با انتخاب چنین دیدگاهی، به خیل عظیمی از دیگر نویسندگان عصر ما می‌پیوندد که همچون او بر گشایش باب ارتباط و گفتگو تأکید می‌ورزند. از این میان می‌توان به هابرماس، گادامر و باختین اشاره داشت" (همان).

¹ Fyodor Mikhailovich Dostoevsky (1821 – 1881)

² carnival

³ François Rabelais (1494 – 1553)

⁴ Communication active

برای تودوروف مفهوم "تبادلات گفتگو بنیاد" از این جهت شایان اهمیت است که زمینه "خود شناسی در پرتو شناسایی دیگری" (Todorov, 1984: 294) را فراهم می کند و روند های "یکسان ساز" را در برابر آزمون های دشوار قرار می دهد، زیرا به گمان ایشان در تبادلات گفتگو بنیاد :

هیچ کس حرف آخر را نمی زند، یعنی کلام و گوینده آن نه تا حد یک شیء ساده تنزل می کند، نه تا حد یک فاعل ارتقا می یابد. او خاطر نشان می کند که در گزارش تاریخی اش از فتح امریکا به دقت کوشیده است تا از افتادن به دام این دو حد افراط آمیز خودداری کند، او این ارتباط اگزوتوپیک را همچون عشقی در نظر می گیرد که در آن عاشق و معشوق به وصال نمی رسند، اشتغال عاشقانه که آزادی دوطرفه در آن حفظ می شود (دالمایر، همان: ۳۱۶) .

تودوروف نادیده گرفتن حضور "من" به خاطر دیگران و تحت سلطه قرار دادن "دیگری" به واسطه "من" را پر مخاطره معرفی می کند، به همین جهت از تجویز راه میانی "گفتگو" سخن می گوید و از مواجهه اگزوتوپیک آدر روابط "خود - دیگری" حمایت می کند، چیزی که ویلیام کانولی^۳ در کتاب "اینهمانی / تفاوت" آن را در قالب مفهوم "اخلاق استدلالی تربیت" یا "اخلاق مراقبت جدلی"^۴ مطرح می کند، رویکردی که معطوف موازنه میان همانندی^۵ و ذره انگاری^۶ است، چیزی که فلسفه پسامدرن نیز مسیر آن را دنبال می کند.

نتیجه:

بحث گفتگومندی در دوران معاصر با آرا و اندیشه میخائیل باختین پیوند دارد، چیزی که با تجربه "دیگری" و از طریق با آموزش زبان در کودکی آغاز می شود. در این روند، کودک می آموزد که چگونه خود را به "دیگری" تفهیم کند، تفهیمی که موجب می شود "معنا" و "معرفت" را با "دیگری" از پیوند وثیق برخوردار نماید و فضای بین الذهانی به وجود آورد. با توجه به همین فرایند است که گفته می شود، سوژه منفرد دکارتی هرگز به معنا و معرفت نمی رسد، زیرا درک واقعیت یک جهان ابژکتیو و مشترک، تنها در ظرف مفاهمه بیناشخصی امکان پذیر است، وضعیتی که گفتگوی معطوف به "فهم مشترک" را زمینه سازی می کند و راهی به سوی "دیگری" را می گشاید.

منابع:

- آلن گراهام (۱۳۸۵). بینامتنیت، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
احمدی بابک (۱۳۸۸). ساختار و تأویل متن، چ ۱۱، تهران: نشر مرکز.
اشراق سید حسین (۱۳۹۶). مفاهیم کلیدی در فلسفه میان فرهنگی، کابل: نشر تسامح.

¹. dialogical exchange

². exotopic / اگزوتوپیک ریشه یونانی دارد و به معنای "بیرون" و "بیرون بودگی" و "یافتن خود در بیرون" است

³. William Eugene Connolly

⁴. Identity, difference democratic negotiations of political paradox (1991)

⁵. discursive ethics of cultivation

⁶. ethics of agonistic care

⁷. identity

⁸. atomism

- انصاری منصور (۱۳۸۴). *دموکراسی گفتگویی*، تهران: نشر مرکز.
- باختین میخائیل (۱۳۷۳). *سودای مکالمه، خنده، آزادی*، ترجمه محمد پوینده، تهران: نشر ارست.
- بارت رولان (۱۳۷۳). *مرگ نویسنده*، ترجمه داریوش کریمی، فصلنامه هنر، شماره ۲۵، تهران: وزارت ارشاد.
- بارت رولان (۱۳۸۰). *مرگ مؤلف*، ترجمه فرزانه سجودی، "ساختگرایی، پسا ساختگرایی و مطالعات ادبی"، گروه مترجمان، به کوشش فرزانه سجودی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- بارت رولان (۱۳۸۶). *نقد تفسیری*، ترجمه محمد تقی غیائی، تهران: نشر بزرگمهر.
- بروئل پیرو و همکاران (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات فرانسه*، ترجمه نسرين خطاط و مهوش قویمی، تهران: سمت.
- پایا علی (۱۳۸۱). *گفتگو در جهان واقعی*، تهران: طرح نو.
- پین مایکل (۱۳۸۰). *لکان، دریدا، کریستوا*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- تودوروف تزوتان (۱۳۹۳). *منطق گفت وگویی میخائیل باختین*، ترجمه داریوش کریمی، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
- تودوروف تزوتان (۱۳۹۴). *ادبیات در مخاطره*، ترجمه مهدی شجاعی، تهران: نشر ماهی.
- جهانبگلو رامین (۱۳۷۴). *مدرنیته از مفهوم تا واقعیت*، فصلنامه گفتگو، شماره ۱۰، تهران: گفتگو.
- دالمایر فرد (۱۳۸۴). *راه های بدیل: فراسوی شرق شناسی و غرب شناسی*، مترجمان: فاطمه صادقی - نرگس تاجیک، تهران: نشر پرسش.
- ریمون کنان شلومیت (۱۳۸۷). *روایت داستانی: بوطیقای معاصر*، ترجمه ابوالفضل حریبی، تهران: نیلوفر.
- سلدن رمان، ویدوسون پیتر (۱۳۸۴). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- عظیمی حسین و علیا مسعود (۱۳۹۳). *نسبت متن و صدای دیگری در اندیشه باختین*، فصلنامه علمی پژوهشی کیمیای هنر، سال سوم، شماره ۱۳، تهران: فرهنگستان هنر.
- کریستوا ژولیا (۱۳۸۹). *فردیت/اشتراکی: یک درآمد، پنج گفت وگو و یک سخنرانی*، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: انتشارات روزبهان.
- گاردینر مایکل (۱۳۸۱). *تخیل معمولی باختین*، ترجمه یوسف ابادری، ارغنون، شماره ۲۰، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.
- نامور مطلق بهمن (۱۳۸۷). *باختین، گفتگومندی و چندصدایی مطالعه پیشابینامتنیت باختینی*، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۷، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- نامور مطلق بهمن (۱۳۹۰). *درآمدی بر بینامتنیت: نظریه ها و کاربرد ها*، تهران: سخن.
- ون دایک تون (۱۳۸۷). *مطالعاتی در تحلیل گفتمان*، ترجمه شعبانعلی بهرامپور، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه ها.

Anderson Pamela Sue (1998). *A Feminist Philosophy of Religion*, Oxford: Basil Black Well.

Bakhtin Mikhail Mikhailovich (1999). *Problems of Dostoevsky's Poetics*, trans Caryl Emerson, Minnesota: University of Minnesota Press.

Barthes Roland (1977). *Roland Barthes by Roland Barthes*, translated by Richard Howard, London: Macmillan.

Barthes Roland (1981). *Theory of the Text*, in Robert Young (ed.), *Untying the Text: A Post-Structuralist Reader*, London: Routledge.

- Barthes Roland (1986). *From Work to Text, in: The Rustle of Language*, translated by Richard Howard, New York: Hill & Wang.
- Barthes Roland (2010). *The Death of the Author, Image, Music, Text*, translated by Stephen Heath, London: Harper Collins Publishers.
- Becker - Leckrone Megan (2005). *Julia Kristeva and Literary Theory*, New York: Palgrave Macmillan.
- Dentith Simon (1995). *Bakhtin Thought: an introductory reader*, London and New York: Routledge Minnesota Press.
- Genette Gerard (1997). *Palimpsests: Literature in the Second Degree*, Translated by Channa Newman and Claude Doubinsky, Lincoln: University of Nebraska Press.
- Holquist Michael (2002). *Dialogism: Bakhtin and His World*, Landon & New York: Routledge.
- Kristeva Julia (1984). *Revolution in Poetic Language*, translated by Leons Roudiez, New York: Columbia University Press.
- Linell Per (2008). *Essential of Dialogism*, Sweden: Department of Communication Studies Linkoping University.
- Todorov Tzvetan (1984). *The Conquest of America: The Question of the Other*, Translated from the French by Richard Howard, New York: Harper and Raw Publishers.
- Riffaterre Michael (1980). *Semiotics of poetry*, London: Methuen.
- Romdenh Romluc Komarine (2011). *Routledge Philosophy Guidebook to Merleau-Ponty*, London: Routledge.
- Zappen James P (2004). *The Rebirth of Dialogue Bakhtin Socrates, and the Rhetorical Tradition*, New York: State University of New York Press.



NEBRASKA